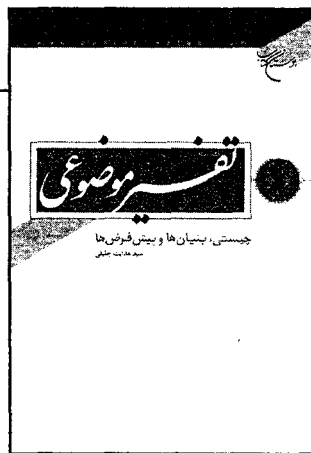


جلیلی، سیدهدایت، تفسیر موضوعی؛ چیستی،
بنیان‌ها و پیش‌فرض‌ها، قم: انتشارات بوستان
کتاب، ۱۳۸۷



چیستی، بنیان‌ها و پیش‌فرض‌ها

روش‌شناسی تفاسیر موضوعی

سید هدایت جلیلی

روش‌شناسی تفاسیر، از حوزه‌های نوپایی است که هم‌چنان، نیازمند پژوهش‌های ژرف و گسترده است. پژوهش در روش تفسیر موضوعی نیز آن رو که خود پدیده‌ای نو در تاریخ تفسیر است، از نیازهای مبرم امروز است. هر چند، گفتنی است که تفسیر موضوعی پس از چند دهه رونق و شور، اکنون، روزگاری آرام را سپری می‌کند. دیگر، نه از دفاعیه‌های پر شور خبری است و نه از ردیه‌ها و اعتراض‌های تند، اثری. چنین احساس می‌شود که تفسیر موضوعی دچار سکون و رکود شده است و آفتاب اقبال آن، روی در افول و غروب نهاده است و چنین گمان می‌رود که تفسیر موضوعی دولت مستعجل باشد، اما نه چنین است و تفسیر موضوعی هم‌چنان نیاز مبرم و مستمر قرآن‌پژوهی است و آن که اندک آشنایی با جهان فکری و فرهنگی امروز دارد، این نیاز را انکار نتواند کرد. چراکه نیازهایی که خاستگاه تفسیر موضوعی بوده است، نه تنها از بین نرفته است، بلکه رو به فزونی دارد. وانگهی، تاکنون بدیل و جایگزینی کارآمدتر از این روش، برای پاسخ به این نیازها عرضه و آزموده نشده است. از این رو، وضعیت امروز تفسیر موضوعی نیازمند آسیب‌شناسی است تا جایگزینی و بدیل‌یابی. نگارنده بر این باور است که ده- یازده مجرا برای رخنه آسیب‌ها و آفت‌ها در تفسیر موضوعی قابل شناسایی است. آنچه امروزه تفسیر موضوعی را چنین رنجور و راکد ساخته، فعال شدن این رخنه‌هاست. نگارنده امید می‌برد، به‌زودی در نوشتاری مستقل به آسیب‌شناسی تفسیر موضوعی بپردازد.

تفسیر موضوعی؛ چیستی، بنیان‌ها و پیش‌فرض‌ها ویراست جدید اثری است که پیشتر با عنوان روش‌شناسی تفاسیر موضوعی قرآن از

سوی انتشارات کویر به چاپ رسیده است. چارچوب و ساختار کتاب، فارغ از جزئیات آن، قابل دفاع است. این سخن بدان معناست که تصویر و قرائتی که کتاب حاضر از تفسیر موضوعی، بنیان‌ها و پیش‌فرض‌های آن به دست می‌دهد و تمایزها و تفاوت‌هایی که با سایر روش‌های تفسیری می‌افکند، و نیز از حیث روش پژوهش و داده‌های آن - در قیاس با سایر قرائت‌ها - معتبر، متبّع و به حقیقت چستی و چونی تفاسیر موضوعی نزدیک‌تر است.

در حوزه روش‌شناسی تفسیر موضوعی، جای آثار دیگری که نسبت به کتاب حاضر در طرح درست پرسش‌ها، روش پژوهش، انتخاب زاویه نگاه، بهره‌مندی از زیر ساخت‌های معرفت‌شناختی و هرمنیوتیکی و ارائه پاسخ‌های بهتر، جامع‌تر و کارآمدتر کامیاب باشند، هنوز خالی است.

بنابراین، نه بضاعت و قوت این کتاب، که فقر فضای پژوهشی در حوزه روش‌های تفسیر است که از اقبال به این اثر نکاسته است. با این حال، اگر سخن از سر انصاف را حمل بر ستایش نکنیم، این اثر، از دو حیث با آثار مشابه موجود فاصله دارد: نخست، به خاطر روش و متدی که در تفسیر پژوهی اتخاذ کرده است و دیگری، به لحاظ داده‌هایی که فرآینش می‌نهد.

کتاب حاضر، بیش از آن که انتظار رود، و بی‌آن که تبلیغ شود، بختیار و کامیاب بوده و آرام و بی‌صدا جای خود را نزد پژوهش‌گران و علاقه‌مندان این حوزه باز کرده است. در این چند سال که از انتشار آن می‌گذرد، مرجع بسیاری از مقالات، کتاب‌ها و پایان‌نامه‌های تحصیلی بوده است و به گواهی دست‌اندرکاران برخی کتاب‌خانه‌های تخصصی و دانشگاهی، محل رجوع بسیاری از پژوهشگران و دانشجویان بوده است. افزون بر این، کتاب حاضر در جلب توجه و اعتماد مراجع آموزش عالی نیز کامیاب بوده است. این کتاب، هم اکنون در شمار منابع درسی مصوّب رشته علوم قرآن و حدیث در مقطع کارشناسی دانشگاه‌های سراسری و نیز دانشگاه آزاد اسلامی است. هم چنین، از منابع درسی مصوّب سه رشته در کارشناسی ارشد؛ یعنی، رشته‌های علوم قرآن، معارف قرآن و تفسیر اثری است.

این اثر، فرزند دوران خود است و از بضاعت فکری روزگار خود بهره برده است، اما در این سال‌ها، مباحث زبان‌شناختی، هرمنیوتیکی، دین‌شناختی و به‌ویژه، بحث‌های کلامی جدید؛ همچون، کثرت‌گرایی، قرائت‌پذیری متون دینی، انتظار از دین، قلمروشناسی دین، زبان دین، تاریخ‌مندی متون دینی، تجربه دینی و نبوی و تفسیر آن و مباحثی از این دست، رونق روزافزونی یافته‌اند و آبشخورهای فراوانی برای تفسیر پژوهی فراهم آورده‌اند. طبیعی است اگر کسی در مقام پژوهش و نگارش در حوزه تفسیر پژوهی برآید، از این سرمایه ارجمند، می‌تواند بهره‌های فراوان ببرد و محصولی به‌مراتب متفاوت‌تر فرا پیش نهد. سخن در این است که چنان چیزی جامه عمل نپوشیده است و باید در انتظار آمدن چنین موجود مبارکی بنشینیم، اما تا آمدن چنان اثری، کتاب حاضر - به دلایلی که گفته آمد - همچنان خواستنی و خواندنی

روش‌شناسی تفسیر موضوعی

است و این، بدان معنا نیست که اصلاح و ویرایش را نطلبید. نگارنده بر آن بود که در چاپ جدید، دست‌آوردها و نکات برآمده از آثار جدید در حوزه روش‌شناسی تفاسیر - خصوصاً روش‌شناسی تفسیر موضوعی - را در کتاب خویش اعمال کند، نمونه‌های جدید تفسیری را جایگزین نمونه‌های ده‌گانه کتاب کند و در تعریف تفسیر موضوعی، بنیان‌های معرفتی و پیش‌فرض‌های تئوریک آن، تجدید نظر کند، اما مطالعه و ملاحظه برخی از این آثار، به دلایلی که خواهد آمد، او را از این کار بازداشت.

در جایگزینی نمونه‌های تفسیری یک ملاحظه مهم مطرح بود و آن این‌که، چون بنیان مباحث کتاب؛ یعنی مرحله «تیین» و «توصیه»، بر این نمونه‌ها متکی بود و در جای جای کتاب به این نمونه‌ها استناد شده بود، در صورت تغییر نمونه‌ها، می‌بایست، همه استنادهای مربوطه نیز تغییر می‌یافت. این کار، گرچه کتاب را به یک معنا روزآمد می‌کرد، اما هیچ تغییر و تحولی در استخراج داده‌ها و دست‌آوردها نداشت. برای این‌که، نمونه‌های جدید، داده‌ها و دست‌آوردهای این کتاب را نه تنها به چالش نمی‌کشیدند، بلکه آن را تأیید می‌کردند. از این رو، چنین کاری چندان ثمری نداشت.

در خصوص آثار جدید در حوزه تفسیر پژوهی و روش‌شناسی تفاسیر نیز ماجرا، کم و بیش به همین قرار است. نگارنده بر این باور است که بخشی از مباحث این آثار، در بردارنده همان مواضع و مطالبی است که پیشتر در همین کتاب به طرح و نقد و بیان کاستی‌ها و اشکال‌های آنها پرداخته است. از این رو، گزارش و نقد دیگر بار آنها، جز تکرار و ملال حاصلی نداشت. پرداختن به بخش دیگر مباحث نیز - جز در مواردی معدود که رویکردی جدید و جدی به تفسیر موضوعی دارند - به معنای گشودن باب نقدها و پاسخ‌های جدید به کاستی‌ها و ناراستی‌های جدید خواهد بود که امیدوارم در نوشتاری دیگر بدان بپردازم. این ملاحظات بود که نگارنده را بر آن داشت که

روش‌های تفاسیر موضوعی

فصل نخست را بازنویسی کند و در سایر بخش‌های کتاب، صرفاً به اصلاح تنزیهی و پیرایشی متن بسنده کند.

در ادامه این نوشتار، گزارش از مباحث و مراحل این پژوهش ارائه می‌شود. پژوهش حاضر، نگاهی پسینی است به پدیده‌ای که در عصر ما اصطلاح نوپدید «تفسیر موضوعی» نام گرفته است. اصولاً روش‌شناسی پسینی، شاخه‌ای از معرفت‌شناسی پسینی است و روش‌شناسی تفاسیر موضوعی، مبتنی بر وجود تفاسیر موضوعی و مسبوق بدان است. در این پژوهش، تصویری از تفسیر موضوعی آن‌چنان که «هست»- و نه آن‌گونه که «باید»- و به دیگر عبارت، در مقام «تحقق»- و نه «تعریف»- عرضه شده است و جنبه‌های روشی، ارکان معرفتی و مبانی تئوریک و نظری آن مورد کاوش قرار گرفته است. این نگرش، نگاهی است از بیرون و نه از درون. همه تفاسیر موضوعی در این نگاه به یک چشم نگریسته می‌شوند؛ یعنی از این رو که تفسیر موضوعی‌اند، نه از آن رو که حاوی سخن و محتوای حق یا باطلند. در این مقام، حق و باطل مفسران، هم‌نشین و هم‌ارزش‌اند و از حق و باطل رأی مفسران‌های سخن به میان نمی‌آید؛ هم خطاها و هم صواب‌ها عین تفسیرند.

چارچوب پژوهش حاضر از یک درآمد- که حاوی نه مبحث جداگانه است- و سه مرحله اساسی تشکیل یافته است. مباحث نه‌گانه‌ای که زیر نام درآمد درآمده‌اند، بر دارنده موضوعاتی است که طرح آنها، خس و خاشاک اذهان و دیدگان را در نگریستن و تفسیر موضوعی می‌زداید و خواننده را تا آستانه بحث اصلی رهنمون می‌کند.

فصل آغازین درآمد، به خاستگاه تاریخی- معرفتی تفسیر موضوعی اشارت دارد. تبارشناسی تاریخی این پدیده در فصل دوم کاوش شده است. جایگاه تفسیر موضوعی در طبقه‌بندی تفاسیر را در فصل سوم می‌یابیم. با توجه به این که پاره‌ای از صاحب‌نظران از «روش‌های تفسیر موضوعی» سخن رانده‌اند، فصل چهارم در پی پاسخ به این سؤال است که «آیا در تفسیر موضوعی، ما با یک روش روبه‌رویم یا با روش‌ها؟»

فصل پنجم نیز به تبیین نسبت تفسیر موضوعی با تفسیر ترتیبی می‌پردازد و در آن، امکان جانشینی تفسیر موضوعی و سرآمدن روزگار تفسیر ترتیبی، طرح و طرد می‌شود و از داد و ستد و همبازی تفسیر موضوعی با تفسیر ترتیبی سخن می‌رود. به چشم «جانشین» و «رقیب» ندیدن تفسیر موضوعی و بلکه مکمل دانستن آن، خود به خود سخن از ضرورت تفسیر موضوعی را در میان می‌آورد. لب سخن در فصل ششم این است که اولاً تأکید بر ضرورت تفسیر موضوعی به معنای نفی ضرورت تفسیر ترتیبی نیست و ثانیاً این ضرورت از جهات گوناگون خود را به رخ می‌کشد.

دلایل و دغدغه‌های مخالفان تفسیر موضوعی در هفتمین فصل بر ترازوی نقد نهاده می‌شود و فصل هشتم به دامنه‌شناسی موضوعات در تفسیر موضوعی اختصاص یافته است و در آن جا گفته می‌شود که این بحث هم‌آغوش و در پیوند با مقوله مهم «قلمروشناسی دین» است و مفسران به تناسب پاسخی که به سؤال از «حدود انتظارات ما از دین» دارند، دایره موضوعات در تفسیر موضوعی را دچار قبض و بسط می‌کنند. واپسین فصل مدخل، به مرزشناسی تفسیر موضوعی می‌پردازد و مباحث علوم قرآنی را از تفسیر موضوعی جدا می‌کند و آن را از جرگه تفاسیر موضوعی می‌راند و با تأکید بر ضرورت «پسینی بودن تعریف از تفسیر موضوعی» ذمه خود را از ارائه تعریفی ذهنی و آرمانی و در عین حال، بی‌ثمر رها می‌کند.

نویسنده با گذر از این فصول مقدماتی، گام در مراحل سه‌گانه پژوهش خود می‌گذارد: در مرحله «توصیف»، ده نمونه از تفاسیر موضوعی گزینش و گزارش می‌شود. انتخاب نمونه‌ها به گونه‌ای صورت گرفته است که حاوی نکات جالب، آموزنده و چشم‌گشا است و از جهات گوناگون قابل مقایسه و مذاق‌اند و در مرحله «تبیین» نمونه‌های ده‌گانه مذکور، تکیه‌گاه و محل استناد و بستر کاوش واقع شده‌اند. مرحله در سه گام بلند پیموده می‌شود: نخست بر اساس همان نمونه‌های ده‌گانه و با اتکا به اوصاف هم‌گون و ویژگی‌های مشترک آنها، تعریفی ارائه می‌شود و پس از آن بن‌مایه‌ها و عناصر

تعریف توضیح داده می‌شود. گام دوم در این مرحله، کشف منابع تغذیه و به تعبیر دیگر، ارکان معرفتی تفسیر موضوعی است. در این بخش روشن می‌گردد که تفسیر موضوعی بر دو رکن اساسی ایستاده است: رکن درونی (کتاب و سنت) و رکن بیرونی (معلومات و پیش فرض‌های مقبول مفسر). افزون بر این، نحوه داد و ستد و نسبتی که بین این دو رکن برقرار است، در این بخش بررسی شده است.

بیان و بحث از «پیش فرض‌های تفسیر موضوعی» و افسین گامی است که نیازمند تأمل و دقت فراوان است. تفسیر موضوعی به لحاظ تئوریک، مسبوق به پیش فرض‌هایی است که مفسر آگاهانه یا ناآگاهانه آنها را مفروض دانسته است، به گونه‌ای که افکندن خللی در یکی از آنها، دست مفسر موضوعی را خواهد بست. این مبانی و پیش فرض‌ها کدامند؟

با سپری شدن مرحله «تبیین»، مرحله «توصیه» آغاز می‌شود. در این مرحله، نویسنده حاصل پژوهش و بررسی‌های خود در باب تفسیر موضوعی را در قالب توصیه‌هایی که از جنس بایدهای منطقی و روش‌شناختی است، فرمایش پژوهشگران عرصه تفسیر می‌نهد.

آنچه به اجمال درباره این کتاب گفتنی می‌نماید، کوشش نویسنده در ساماندهی مباحث و ایجاد پیوند منطقی میان آنهاست. محتوای فصول و بخش‌های کتاب به هم پیوسته و مرتبطند؛ به گونه‌ای که به ندرت می‌توان جزئی از کتاب را یافت که از دیگر اجزای آن فارغ و مستقل باشد.

تعریفی که از تفسیر موضوعی ارائه شده است، کاملاً برگرفته و برخاسته از نمونه‌ها و مصادیق موجود تفسیر موضوعی است که در این کتب گزارش شده‌اند. نیز، بنیان‌ها و ارکانی که برای تفسیر موضوعی ادعا شده است، مستند و متکی به همان نمونه‌ها و مصادیق است و سرانجام، پیش فرض‌ها و پیش‌انگاره‌هایی که برای تفسیر موضوعی بر شمرده و شرح داده شده است، نیز از دل همان نمونه‌ها و مصادیق برگرفته شده‌اند و این که نویسنده، مرحله سوم را با عنوان «توصیه» از پی «تعریف» و «تبیین» تدارک دیده است، از آن رو بوده است که پژوهش خود را بدون آن، سترون و ناتمام می‌دیده است. بنابراین، می‌توان بخش «توصیه» کتاب حاضر را حاصل و ثمر این پژوهش دانست. بدین معنا که نویسنده از رهگذر این پژوهش دریافته است که کنش تفسیر، به‌ویژه تفسیر موضوعی واقع امر، نه آن چیزی است که در فهم عام عالمان شنیده و گفته می‌شود. تفسیر و خصوصاً تفسیر موضوعی امر پیچیده‌ای

است و امور بسیاری در این کنش، نقش می‌آفرینند، بی‌آن که حتی خود مفسر از چند و چون آن به‌تمامی آگاه باشد. حال، که چنین است باید مفسر را از آن چه که به‌واقع در فرایند تفسیر رخ می‌دهد، آگاه کرد و از آن چه که به کارش می‌آید، خیر کرد و با از آنچه در کارش خواه ناخواه اثر می‌کند، سخن گفت تا مفسر هشیارتر و آگاه‌تر در این وادی ره سپارد. بخش «توصیه» در این کتاب، با چنین قصدی و نقشی حضور و ظهور یافته است.

تفسیر موضوعی؛ چیستی، بنیان‌ها و پیش فرض‌ها را همین روزها انتشارات بوستان کتاب قم روانه بازار نشر کرده است ■

